

نشریه علمی پژوهشی  
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی  
سال دهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۷

## آموزه‌های تعلیمی مرگ‌اندیشی در رمان کلیدر

دکتر علی عشقی سردهی\* - ریحانه فرامرزی کفاش\*\*

دکتر حسن دلبری\*\*\* - دکتر ابوالقاسم امیراحمدی\*\*\*\*

### چکیده

رمان کلیدر، اثر محمود دولت‌آبادی، آمیزه‌ای از آموزه‌های گوناگون اخلاقی و دینی است. هدف مقاله حاضر واکاوی آموزه‌های تعلیمی مبتنی بر مرگ‌اندیشی و پاسخ به پرسش چگونگی بازتاب و بیان این آموزه در بزرگ‌رمان فارسی است. مقاله به روش مطالعه موردی و به صورت کتابخانه‌ای فراهم آمده است. مرگ در این رمان دو چهره زشت و زیبا دارد؛ چهره زشت آن با نیستی و نابودی و چهره زیبای آن با شرافت، شکوهمندی و حرکت آفرینی همراه است. این دو سیمای مرگ تدریجی در داستان رخ می‌نمایند. در قسمت‌های پایانی داستان، چهره کریه مرگ با ناشایست‌ترین رفتار عباس جان، پدرکشی، در انگاره و نگاه قاتل پدر، و چهره زیبای آن در شایسته‌ترین

---

\* استادیار، زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران eshghi@iaus.ac.ir

\*\* دانش‌آموخته دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران  
(نویسنده مسئول) faramarzir@yahoo.com

\*\*\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران hassan\_delbary@yahoo.com

\*\*\*\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران

amirahmadi@iaus.ac.ir

تاریخ پذیرش ۹۷/۷/۲۵

تاریخ وصول ۹۷/۴/۱۹

اندیشه و رفتار گل محمد، مبارزه رویارو علیه اربابان ظلم خودنمایی می‌کند. نتایج حاصل بیانگر آن است که در کلیدر دو رویکرد متفاوت مرگ‌گریزی و مرگ‌طلبی در قالب شهادت و پاسداری از آرمان‌ها وجود دارد. جلوه‌های تعلیمی مرگ‌اندیشی در کلیدر عبارت است از: غنیمت شمردن فرصت دنیا، ترغیب‌کننده نیکی، ترک گناه، آرامش‌بخشی، حیات‌بخشی و برترین نوع مرگ، کشته شدن برای پاسداشت آرمان‌های الهی است. در پایان، این نتیجه حاصل می‌شود که آموزه‌های کلیدر مبتنی بر معرفت‌افزایی در خصوص مرگ است و تلاش می‌کند با بیان غیرمستقیم و هنرمندانه و بهره‌گیری از کهن‌الگوی مرگ، آگاهی و شناخت نظری مخاطب را افزایش دهد.

### واژه‌های کلیدی

مرگ، کلیدر، محمود دولت‌آبادی.

#### ۱. مقدمه

گستره کهن و ژرف آموزه‌های تعلیمی در عرصه ادبیات سبب شده است نوعی از ادبیات با نام «ادبیات تعلیمی» شناخته شود. در این نوع ادبیات دانشی شرح داده می‌شود و یا مسائل گوناگون اخلاقی، دینی، فلسفی و... به شکل ادبی بیان می‌شود (نک: شمیسا، ۱۳۷۳: ۲۴۷). داستان نوع دیگری از ادبیات است. در این نوع ادبی، نویسنده با درهم آمیختن اطلاعات واقعی و عینی شخصیت‌های تاریخی، دینی، پلیسی و... و تخیل خویش، به آفرینش اثر ادبی می‌پردازد (رزمجو، ۱۳۷۲: ۱۷۱). یکی از ویژگی‌های داستان روایی بودن آن است. روایت عبارت است از متنی که در آن نوعی رابطه منطقی میان رویدادها برقرار باشد و توالی آن‌ها قابل درک باشد (صفوی، ۱۳۹۴: ۲۰۵). تخیلی و روایی بودن داستان بستری مناسب و جاذب برای بیان آموزه‌های تعلیمی است و از

دیگر سو آموزه‌های تعلیمی غنابخش محتوای داستان است.

مرگ به سبب ناشناختگی و ناگزیری از آن همواره یکی از اندیشه‌های اصلی انسان بوده است. این اندیشه به ادبیات داستانی راه یافته و در ادبیات داستانی معاصر یکی از درون‌مایه‌های اساسی آثار نویسندگانی چون صادق هدایت (بوف کور، سه قطره خون، داش‌آکل و...) و بیژن نجدی (سپرده به زمین، چشم‌های دکمه‌ای من) و... قرار گرفته است. رمان کلیدر به سبب ژرف‌ساخت حماسی، عرصه مناسبی برای نمایش جولان مرگ و آموزه‌های تعلیمی مرتبط با آن است؛ از این رو در این جستار از منظر مرگ به بزرگ‌رمان فارسی، کلیدر، نگریسته شده است.

#### ۱-۱. سؤال پژوهش

مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که محمود دولت‌آبادی چگونه مفهوم مرگ را در رمان کلیدر بیان می‌کند و به اقناع مخاطب می‌رسد؟ برای رسیدن به پاسخ پرسش یادشده، تحقیق نظری، توصیفی، تحلیلی و بنیادی با روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای انجام شده است.

#### ۲-۱. پیشینه پژوهش

با توجه به جایگاه رفیع مرگ در اندیشه اندیش‌ورزان ادبی، مقالات پژوهشی عام در این زمینه به‌ویژه در ادبیات منظوم بسیار است؛ از جمله:  
- «ترس از مرگ در آثار عطار» (رحیمیان و جباران‌ناصری، ۱۳۸۹). در این مقاله ترس از مرگ در آثار عطار بررسی شده است.  
- «حکمت‌های مرگ از نظرگاه مولوی در مثنوی» (براتی و سادات ابراهیمی، ۱۳۹۱). در این مقاله دیدگاه‌های مولوی درباره مرگ و حکمت‌ها و عبرت‌های مرگ بیان شده است.

- «مرگ و مرگ‌اندیشی در اشعار شفیعی کدکنی» (جباران‌ناصری و همکاران،

۱۳۹۶). در این مقاله مرگ اندیشی، هراس از مرگ، تصویر زندگی و شهادت در اشعار شفیع کدکنی بررسی شده است.

نگارندگان مقاله حاضر در جست‌وجوهای بسیار خود فقط سه مقاله تخصصی مرتبط با این موضوع در ادبیات داستانی فارسی مشاهده کرده‌اند.

- «بررسی مفهوم مرگ در ادبیات کودک ایران تحلیل محتوای نه کتاب داستان» (خوشبخت، ۱۳۸۹). در این مقاله به مفهوم مرگ از سه جنبه زیست‌شناختی، عاطفی و فرهنگی در نه کتاب کودک پرداخته شده است.

- «مناسک تدفین و آیین‌های گورستانی در آثار داستانی صادق هدایت» (حسن‌لی و نادری، ۱۳۹۱). این مقاله به آیین‌های گوناگون تدفین در آثار صادق هدایت پرداخته است.

- «روان‌شناخت تطبیقی مرگ در چهار اثر داستانی» (امینی، ۱۳۹۶). این مقاله به موضوع «مرگ» از منظر روان‌شناختی در دو داستان *دانش آکل* و *طلب آمرزش* نوشته صادق هدایت و دو داستان سپرده به زمین و چشم‌های دکمه‌ای من نوشته بیژن نجدی پرداخته است.

در خصوص بزرگ‌رمان فارسی، مطالعات پژوهشی گوناگونی انجام شده است و هریک بنا به فراخور دید نویسندگان و مجال آنان نقشی از چهره‌کلید را به تصویر کشیده‌اند. از آن جمله است:

- «قهرمانان کلیدر کیستند؟» (دباشی و افتخاری، ۱۳۷۰). این مقاله به رابطه و کنش میان شخصیت‌های داستان می‌پردازد.

- «بررسی و تحلیل عناصر بومی (ملی و دینی) بزرگ‌ترین رمان فارسی» (گرگی، ۱۳۸۷). این مقاله به بوم‌گرایی دینی در کلیدر می‌پردازد و در پانزده بند الهام‌گیری فرجام گل محمد در کلیدر را از واقعه عاشورا بیان می‌کند.

- بیست سال با کلیدر (شیرمحمدی، ۱۳۸۰). این کتاب دربرگیرنده ۳۳ مقاله و

یادداشت درباره رمان کلیدر از نویسندگان چون بزرگ علوی، سیمین دانشور، محمدعلی سپانلو، عبدالعلی دستغیب، هوشنگ گلشیری، محمود دولت‌آبادی و... است. - رمان، درخت هزار ریشه (شهرپراد، ۱۳۸۲). این کتاب در سه بخش اصلی داستان‌های کوتاه، داستان‌های نیمه بلند و رمان، به نقد و بررسی آثار داستانی دولت‌آبادی و به‌ویژه رمان کلیدر پرداخته است.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در هیچ‌یک از این مقالات به کارکرد تعلیمی مرگ‌اندیشی در ادبیات داستانی پرداخته نشده است؛ بنابراین مقاله حاضر کار نوی است که از منظر کارکرد تعلیمی مرگ‌اندیشی به ادبیات داستانی معاصر و به‌ویژه رمان کلیدر می‌نگرد.

## ۲. بحث و بررسی

### ۲-۱. ماهیت مرگ در کلیدر

ماهیت مادی همه موجودات عالم با فرایند مرگ روبه‌رو می‌شوند: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (الرحمن: ۲۶ و ۲۷). در کلیدر همه موجودات، گیاه، حیوان و انسان، مرگ را تجربه می‌کنند. در این اثر تجربه عینی رویارویی با مرگ در مرحله نخست با پژمردگی و بی‌حاصلی گندم‌زار، در مرحله بعدی با بیماری و مرگ حیوانات (بزم‌رگی) و در مرحله پایانی با کشتن افراد به تصویر کشیده می‌شود.

«و آن درخت! درخت خشکیده بی‌بار و برگ، درخت تکیده و لاغر که شاخه‌هایش همچون انگشتان بی‌رمق پیرزنی جوان مرده، رو به آسمان داشت. تنها همین درخت، این درخت یکّه و صبور، گویی مرده‌بان گورستان بود. نگاهش کن! به اسکلتی می‌ماند» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۶۴۹).

اینک گله پیش روی بود. گله و مردم گله. اما میان گله، پنداری ماتمی برپا بود.

همه به درنگ ایستاده بودند. مبهوت! کسی نمی‌گریست. دیگر جایی برای اشک چشم نبود. غم، مانده در گلوها. قلب‌ها ذله، مشکوک، بی‌امید. دست‌ها یله، بیکار. لب‌ها خاموش، بسته، به‌هم‌فشرده. نگاه‌ها مبهوت، درمانده، به هم درشکسته. بیابان، مرده در سراب. گله، وامانده ... چیزی از گله باقی نمانده است!... گله از پای درآمده (همان، ج ۱: ۳۷۸ و ۳۷۹).

«چیستی و چگونگی مرگ» یکی از اساسی‌ترین اندیشه‌های انسان است. این اندیشه اساسی و دغدغه انسان در کلیدر صریح بیان می‌شود.

«چیست این مرگ؟ چگونه به سراغ آدم می‌آید؟ از کجا پیدایش می‌شود؟» (همان، ج ۳: ۶۴۹).

ناشناختگی ماهیت مرگ انسان را به وادی حیرت و سرگشتگی می‌کشاند. نادعلی پس از مرگ محمدجمععه دچار سرگشتگی می‌شود و تا پایان داستان از این وادی خارج نمی‌شود.

بنا به آموزه‌های دین مبین اسلام مرگ سنتی همگانی است. خداوند بقا و جاودانگی حیات دنیوی را برای هیچ موجودی قرار نداده است. انسان‌ها پس از رستاخیز در قیامت ثمره نهایی اعمال خود را درمی‌یابند: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ: هرکس مرگ را می‌چشد و شما پاداش خود را به‌طور کامل در روز قیامت خواهید گرفت، پس آن‌ها که از تحت جاذبه آتش (دوزخ) دور شدند و به بهشت وارد گشتند نجات یافته و به سعادت نائل شده‌اند، و زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست» (آل‌عمران: ۱۸۵).

در اندیشه کلیدریان همه افراد در همه حالات مرگ را تجربه می‌کنند.

«مرگ در دم و بازدم آدمیزاد جاری است» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ۲۵۰۷).

«مرگ بالای سر گل محمد پریپر می‌زد» (همان، ج ۱: ۹۸).

«مرگ، زیاد بیرون در نمی‌ماند» (همان، ج ۶: ۱۵۱۳).

«مرگ شتری است که در خانه همه می‌خسبد» (همان، ج ۳: ۶۹۰).

در آغاز داستان گل محمد خبر کشته شدن هم‌رزمش در جنگ آذربایجان، علی‌هراتی، را برای زن او، زیور، می‌آورد. زیور می‌گرید و گل محمد می‌گوید:

«نه! نه ما مردهای پای کرسی هستیم، نه پدرهایمان این جور بوده‌اند. خاک این سرزمین، در همه روزگورها، با خون ما مردم آبیاری شده. ما ایلپاتی هستیم. نمی‌بینی چه جور زندگی می‌کنیم، چه جوری زندگی کرده‌ایم؟ عزیزدردانه نیستیم ما. مرد جنگ و جدالیم» (همان: ۵۰).

کیفیت زندگی ماهیت درک مرگ را دگرگون می‌کند. علاوه بر آن چگونگی زندگی تجربه درک متفاوتی از مرگ را برای افراد مختلف به ارمغان می‌آورد. از این‌روست که در پندار و گفتار عمومندلو، پدر میانسال موسی، مرگ برازنده پیران است.

«جوانی زینده زندگانی ست و پیری خورند مرگ. هیچ بنی بشری جوان مرگ نشود. جوان مرگی کمرشکن است» (همان، ج ۲: ۴۴۱).

گل محمد بر این باور است که جوانان به سبب کم‌سالی از مرگ درک عمیقی ندارند و آشنایی آنان با مرگ در حد پوسته کلام است. او مرگ را از منظر حیدر، پسر جوان ملامعراج، چنین بازگو می‌گوید:

«جوان است، بسیار جوان ... سخن از مرگ و قتل و کشتار شنیده است، اما خود آن را نیازموده است. پس مرگ را در پوسته کلام می‌شناسد، نه در یقین شعور خود. این است که نزدیکی با مرگ، شهادت دادن به انجام مرگ چشمانش را از نابوری و حیرت وامی‌دراند» (همان، ج ۱۰: ۲۵۰۷).

مرگ در این اثر دو سیمای زشت و زیبا دارد؛ سیمای زشت آن در پندار و گفتار

شخصیت همواره خطاکاری چون عباس جان پدرکش و سیمای زیبای آن در کلام زیور، تنها زن کشته شده در میدان نبرد، نمایان می شود.

«مرگ، خود زشت هست. ... مرگ زشت؛ حد تحقیر آدمی» (همان، ج ۹: ۲۱۴۲).

«مرگ، روی زیبایی هم می تواند گام بردارد» (همان، ج ۳: ۷۵۵).

مرگ و زندگی همزادند؛ مرگ و زندگی به دست خداوند است: «اللَّهُ يَخِيحُ وَيَمِيْتُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (آل عمران: ۱۵۶).

«مرگ هم با تو از مادر زاییده است. پا به پای تو. قدم به قدم ... با هر نفس،

با هر گام، با هر دم و آن، تو به او نزدیک می شوی و او به تو. رو به تو

می آید. مثل چیزی که تو رو به آینه بروی. تو رو به آینه می روی، چیزی

هم شبیه تو، هم تو، رو به تو می آید. دیر یا زود به هم می رسید. ... مرگ پا

به پا می آید. مرگ با تو می زاید. همزاد تو، از تو می زاید. از تو می روید.

مرگ تویی، همان دم که زندگی تویی. همین که پای به زندگی گذاشتی، گام

در آستانه مرگ هم گذاشته ای. این دو را نمی توانی از هم جدا کنی»

(دولت آبادی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۶۴۹ و ۶۵۰).

انسان برای درک ماهیت مرگ از اسطوره کمک می گیرد؛ زیرا بر این باور است که

«اسطوره، واقعیت مرگ را می شناسد» (رستگارفسای، ۱۳۸۳: ۳۷). یکی از آرزوهای

انسان از آغاز زندگی بی مرگ است (فرضی و بهزادی، ۱۳۹۶: ۷۹). این آرزو با

کهن الگوی (صور اساطیری) مرگ بیان می شود (فضیلت، ۱۳۹۰: ۲۲۹). در کهن الگوی

مرگ چرخه رویش و مرگ گیاهان در طبیعت الهام بخش اندیشه حیات و ممات انسان

اسطوره ای شده است. در چرخه طبیعت، سالانه چهار کنش در حیات نبات رخ می دهد.

کنش جدال نبات با گرما و خشکی در فصل تابستان، پژمردگی و مرگ در آستانه پاییز،

پراکندگی برگ و دانه در فصل زمستان و تولد و رویش مجدد در بهار رخ می دهد. این



چهار کنش در زندگی انسان اسطوره‌ای نیز تکرار می‌شود. انسان اسطوره‌ای کنش‌های چهارگانه طبیعی نبات را در زندگی خود با چهار کنش «عصیان، مرگ، باروری و باززایی» منطبق می‌کند. در کنش عصیان، قهرمان (خدای گیاهی) علیه دیو خشکی طغیان می‌کند. در کنش مرگ، دیو خشک‌سالی قهرمان خدای گیاهی را می‌کشد. در کنش باروری، الهه باروری از قهرمان خدای گیاهی بارداری می‌شود و در کنش باززایی، قهرمان خدای گیاهی در قالب فرزند خود بار دیگر زاده می‌شود (رضایتی کیشه‌خاله و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۶).

در کلیدر چهار کنش عصیان، مرگ، باروری و باززایی دیده می‌شود. گل محمد نظم بی‌سامان حاکم بر جامعه را نمی‌پذیرد، سر به عصیان برمی‌دارد، مأموران گیرنده مالیات را می‌کشد و زندانی می‌شود. در زهدان زندان از طریق ستار با علم سیاست آشنا می‌شود و مرگ نادانی را تجربه می‌کند. از زندان می‌گریزد، با گروهی از مردان مبارزه مسلحانه را آغاز می‌کند. آنگاه که درمی‌یابد این‌گونه مبارزه نمی‌تواند پاسخی به نابسامانی جامعه باشد، در جست‌وجوی برترین راه، مرگ خویش را راهگشا می‌داند. «گاهی وقت‌ها به سرم می‌زند که آدم فقط با خون خودش می‌تواند جواب توقع مردم و جواب جهل خودش را یکجا بدهد» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۱۹۸۴).

گل محمد گزینه جنگ را از میان سه گزینه تسلیم و تمکین، گریز و نبرد برمی‌گزیند. تلاش می‌کند تنها به میدان مبارزه برود، اما بردارانش، خان‌محمد و بیگ‌محمد، خان‌عمو و ستار رهایش نمی‌کنند. در فرهنگ سنتی، یکی از عوامل اساسی همبستگی افراد هم‌خونی است. ستار خویشاوند نیست، با اصرار و سعی بسیار در کنار سردار می‌ماند. در روز نبرد آگاهانه خون ستار و گل‌محمد به نشان برادری درهم آمیخته می‌شود و در شیرین‌چشمه جاری می‌شود. زمین، دشت‌ها و بیابان‌ها و مزارع بارور می‌شوند و کنش

## باروری شکل می‌گیرد.

«خون با شیرین چشمه درآمیخته بود و جاری بود و می‌رفت تا زمین را، دشت را، بیابان را و خاک را سربه‌سر بارور کند، و این عشق بود که بر بستر خاک می‌گذشت و سر بر پای دیم‌سار می‌سایید و مزارع بدان نیرو می‌یافتند و قامت برمی‌افراشتند و برمی‌شدند، بال می‌گرفتند و در دست‌های باد - سبزه‌سبز - موج می‌شدند و به زیر آفتاب زردزرد می‌شدند و دروگرها آواز می‌خواندند و گندم‌ها خرمن می‌شدند و دشت پنبه گل می‌داد و یکسره چون پیراهن عروسان سفید می‌شد و نهرها جاری می‌شدند و آب بسیار می‌شد و دختران بالغ و شاداب بر لب نهرها می‌نشستند و کودکان در آبگیرها غوطه می‌زدند و گوسفندان پروار می‌شدند و دنبه می‌جنبانیدند و آخورها پرآذوقه می‌شدند و انبارها پرآذوقه می‌شدند و مردم مجال خندیدن می‌یافتند و عروسی‌ها با دل خوش و دست باز برپا می‌شد و مطرب‌ها می‌نواختند و جوان‌ها مغرور و سرشار از جوانی و شوق، رقصی مردانه را میدان می‌گرفتند و عشق در کوچه‌ها به راه می‌افتاد و دختران گل می‌خندیدند و عاشق با پاشنه‌های ورکشیده و سر و روی آراسته قدم به امید برمی‌داشت و دست مهر بر در خانه می‌گذاشت و صدای چوپانان زنگی خوش می‌داشت و گوسفندان پستان‌هایی پرشیر می‌داشتند و دیگر خست نبود و برکت بود و آب بود و آب شیرین بود و گوارا بود و دیگر دستی، دست‌هایی به بریدن گلویی، گلوهای کارد بر نمی‌کشیدند از آنکه عشق و برکت دامن‌گستر و فراخ‌دست شده بود و آدمی شایان زندگانی و زندگانی شایان آدمی شده بود و مرگ واپس رانده شده بود و آب شیرین چشمه گوارای وجود بود» (همان: ۲۵۸۶).

به بیان رضایتی کیشه‌خاله و همکاران وی، مرگ آگاهانه دو قهرمان کلیدر، گل محمد و ستار، و خون ریخته‌شده آن‌ها اندیشه‌ها و افکار جامعه را دگرگون می‌کند و بسترساز همدلی‌های جریان‌های سیاسی است و توان مبارزه را برای انتقام خون ریخته‌شده تقویت می‌کند و مرگ ستار و گل محمد پایان راه نیست، بلکه آغازی تازه و جوشش و زایشی دوباره است (رضایتی کیشه‌خاله و همکاران، ۱۳۹۳: ۳۰).

از دیگر سو در الگوی تک‌اسطوره قهرمان کمپیل، قهرمان اسطوره‌ای در مراوده با خدایان به برکت و فضل دست می‌یابد. نهایت این برکت و فضل نامیرایی و جاودانگی است (کمپیل، ۱۳۸۴: ۱۸۹). باروری گیاهان با خون گل محمد و ستار در چرخه هستی ادامه می‌یابد (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ۲۵۸۶) و تک‌اسطوره قهرمان کلیدر، گل محمد، به جاودانگی و اوج برکت و نامیرایی می‌رسد.

در اسطوره، خون به ناحق ریخته به شکلی دیگر بازمی‌گردد و ادامه حیات می‌دهد (مسکوب، ۱۳۷۰: ۷۱). پرسیاوشان نمونه‌ای از این زندگی دوباره است. ستار نمونه قهرمان بی‌مرگ است. او چون خدای نباتی شاهنامه، سیاوش، بارها از دنیا می‌رود و بارها زاده می‌شود (رضایتی کیشه‌خاله و همکاران، ۱۳۹۳: ۳۰).

«تو صد بار، صد صد بار از مادر بزاده‌ای و بمرده‌ای تا باز زاده شوی، تا ناتمام نمرده باشی، تا ناتمام نمانده باشی. صد بار، صد صد بار زادن و مردن!» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۱۸۴۸).

«دیگر من، من نبودم. من آن جوی باریک خون بودم که از پهلوی شیخ واعظ بر کنار کوچه خاکی به گلایه می‌خزید. دیگر من قطعه‌قطعه شده بودم در کالبد کارگری در میاندوآب ... پس من در سهند و در شبستر و در خلخال ... قطعه‌قطعه شدم. یک بار عمر، در یک بار عمر مگر آدمی چند بار می‌تواند تولد بیابد» (همان، ج ۱۰: ۲۴۱۴).

عمر ستار در کلیدر به هزاره‌ها می‌رسد. او در همه‌جا حضور دارد.

«نمی‌دانم در هند بودم یا در کجا که دچار زهر افعی شدم. وقتی برخاستم سواران را دیدم که از باشتین به سوی مراغه می‌تازند. من سر خود را آنجا بود که بردار کردم. بعد از آن بود که گردنم را تیمور شکست و تیره پشتم را گذاشت تا به نعل موزه نادر شکسته بشود. نمی‌دانم، نمی‌دانم شاه اسماعیل بود یا آن دیگری که وادارم کرد برای کشتن اهل سنت شمشیر بسازم و بعد از آن یکی دیگر بود، نمی‌دانم کی، که دستور داد خندق‌هایی بکنم برای انباشتن جنازه‌های اهل تشیع. با تسنن کشتم، با تشیع کشته شدم. با تشیع کشتم، با تسنن کشته شدم. کشتم و کشته شدم... بارو خراب کردم و بارو ساختم. کلاه‌پوست قلی میرزا خیلی قیمتی بود، جبه‌ها... آن جبه‌ها... جبه بر شاهرخ میرزا، کار دست من بود. نمی‌دانم، نمی‌دانم دست‌هایم را در کجا گم کردم و در کجا آن‌ها را پیدا کردم... من در کنار ارس شهید شدم این بار، و تشنه بودم. وقتی که برخاستم هوا دم داشت، مثل چیزی که داشتم خفه می‌شدم. چشم‌هایم را باز کردم و دیدم که در آذربایجان هستم، و دارم پینه‌دوزی می‌کنم» (همان: ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰).

در کلیدر مدگل پسر گل محمد پیش از قتل پدر زاده شده است (همان، ج ۴: ۱۰۷۳). ماهک دخترخان عمو هنگام کشته شدن شوهر و پدرش باردار است (همان، ج ۱۰: ۲۴۹۴). در این رمان، قهرمان در قالب همسر و فرزند خویش ادامه حیات می‌دهد و کنش باززایی اتفاق می‌افتد. از این روست که مارال در قتلگاه می‌گوید: «ای مرد من گل محمد، تو در من به ودیعه خواهی بود» (همان: ۲۵۹۷).

## ۲-۲. جلوه‌های تعلیمی اندیشه مرگ در کلیدر

### ۱-۲-۲. غنیمت شمردن فرصت دنیا

یکی از دستاوردهای مرگ‌اندیشی غلبه بر ترس افراطی از مرگ است. روان‌شناس فرانسوی اینیاس لپ (۱۸۹۰-۱۹۶۶م) معتقد است: «حاصل پیکار با ترس از مرگ، عبارت است از هم‌گام شدن با منطق ذات حیات» (لپ، ۱۳۷۵: ۸۳). حاصل هم‌گامی با ذات حیات درک ارزشمندی زندگی و غنیمت‌شماری آن است.

حیدر، پسر جوان ملا معراج، اصرار دارد در آخرین نبرد کنار گل محمد باشد. گل محمد مرگ خود و همراهان را نزدیک می‌بیند، با درخواست حیدر مخالفت می‌کند و می‌گوید: «جوانی و زندگانی، غنیمت بدانشان، حیدر! حالا که فکرش را می‌کنم، می‌بینم که همه‌اش، سرتاپایش، هر کار کرده‌ام و هر کار که خیال داشته‌ام بکنم، همه‌اش برای زندگانی بوده. به عشق زندگانی بوده. زندگانی، حیدر! نعمتی ست زندگانی، حیدر؛ نعمتی ست که فقط یک بار به دست می‌آید و همان یک بار فرصت هست که قدرش را بدانیم» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴. ج ۱۰: ۲۵۰۸).

او بر این باور است که نباید پیش از مرگ مرد. «پیش از آنکه بمیریم که نباید بمیریم!» (همان، ج ۶: ۱۴۳۵) و با مرگ دنیا به پایان نمی‌رسد و زندگی ادامه می‌یابد. «عمر یک نفر تمام می‌شود، لکن عمر دنیا تمام نمی‌شود. یکی می‌رود، دو تای دیگر، صدتا و هزارتای دیگر به دنیا می‌مانند. دیگران و این دیگران تا نوبتشان برسد، باید زندگانی بکنند و زندگانی را بچرخانند» (همان، ج ۳: ۶۹۰).

خان‌عمو در آخرین سخنان به خان محمد می‌گوید: «حالا که بر لبه مرگ ایستاده‌ام، زندگانی را به معنای تازه‌ای دارم می‌فهمم و باور می‌کنم» (همان، ج ۱۰: ۲۵۴۵).

## ۲-۲-۲. ترغیب‌کننده نیکی

در اندیشه دینی مرگ‌اندیشی ترغیب‌کننده آدمی به انجام اعمال صالح است (مظفری و رسی، ۱۳۸۸: ۱۴۸). خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ: همان کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام‌یک بهتر عمل می‌کنید و او شکست‌ناپذیر و بخشنده است» (الملک: ۲).

«وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ. أُولَٰئِكَ يَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ: و آن‌ها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند اما با این حال دل‌هایشان ترسناک است از اینکه سرانجام به‌سوی پروردگارشان باز می‌گردند. (آری) چنین کسانی هستند که در خیرات سرعت می‌کنند و از دیگران پیشی می‌گیرند» (بقره: ۶۰ و ۶۱).

حضرت علی<sup>(ع)</sup> در خطبه<sup>(۱)</sup> ۱۱۳ نهج‌البلاغه می‌فرماید: مردم، آنچه خدا واجب کرده جزء خواسته‌های خود بدانید و در پرداختن حقوق الهی از او یاری طلبید و پیش از آنکه مرگ شما را بخواند گوش به دعوت او دهید (دستی، ۱۳۸۱: ۱۵۳).

خان‌محمد، برادر بزرگ‌تر گل‌محمد و بیگ‌محمد، خویی تند و زبانی تیز دارد (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۱۱۴). او پیش از نبرد نهایی به فرمان گل‌محمد، مأمور قراول زیر قله چالقی می‌شود (همان، ج ۱۰: ۲۵۴۳). خان‌محمد با این مأموریت مجبور می‌شود برادران خود را در میدان نبرد و آستانه مرگ ترک کند. او آنگاه که مرگ را پیش از پیش نزدیک می‌بیند، چنان پشیمان از رفتار خود می‌شود که هنگام وداع با بیگ‌محمد می‌گوید: «لعنت خدا بر من که در همه عمرم اینقدر برادرم را عزیز داشته‌ام، اما هرگز نتوانسته‌ام عزیزداری خود را بروز بدهم! هیچ‌وقت نتوانستم به تو بگویم که چقدر برایم عزیز بوده‌ای بیگ‌محمد؛ برادرم» (همان: ۲۵۴۶).

خان‌محمد توجهی به ستار ندارد؛ همواره سعی می‌کند او را نادیده انگارد. در آخرین دیدار، نخست چون گذشته از کنار او گذر می‌کند؛ اما باور مرگ زوددهنگام ستار سبب می‌شود خان‌محمد نه‌تنها نتواند به این عبور ادامه دهد بلکه در برابرش بایستد و زانو بزند و او را با بهترین کلامی که می‌تواند بخواند.

«در آتش شوقی که با دشنه‌ای سرد و سخت به هزار پاره گسیخته می‌شد، خان‌محمد از برابر ستار گذر کرد. اما بیش از چند گام پیش نرفت، واپس گشت و هم‌بدان عطش و شوق لجام‌گسیخته پیش زانوان ستار زانو بر سنگ نهاد، میج دست‌های ستار را میان پنجه‌های بلند و سختینه خود گرفت و فشرد و بس توانست بگوید: برادرم ... برادرم!

ستار فقط می‌توانست در چشم و پیشانی مرد نگاه کند. هیچ توانست بگوید. انگار که زبان نداشت. خان‌محمد پنجه از میج‌های ستار واگرفت، بازوان تکیده مرد خاموش را در دست‌ها فشرد و بار دیگر فقط توانست بگوید: برادرم ... برادرم» (همان).

## ۲-۲-۳. ترک گناه

در تعالیم دینی یاد مرگ دورکننده آدمی از گناهان و رذایل اخلاقی است. امام صادق<sup>(ع)</sup> می‌فرمایند: «یاد مرگ خواهش‌های باطل را از دل زایل می‌کند» (ایمانی خوشخو و اسمعیلی، ۱۳۹۴: ۲۰).

«شگفتا! مرگ اگر چنین همدم است که هست، پس این‌همه از از چیست و برای چیست؟ آ، آن‌هم به کشتن دیگری» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ۲۵۳۵).

«مخواه که در گور بی‌قرار باشم از جوان‌مرگی تو. آ... اصلاً دلم تاب نمی‌آورد؛ پندارش را هم تاب نمی‌توانم بیاورم. ... مخواه که روسیاه از دنیا بروم» (همان: ۲۵۴۲).

## ۴-۲-۲. آرامش بخشی

در اندیشه اسلامی مرگ گذر از یک مرتبه زندگی به مرتبه دیگر است. اگر انسان بتواند به مرتبه‌ای از اندیشه متعالی برسد که بپذیرد و باور کند مرگ گذر از مرتبه‌ای کوچک‌تر به مرتبه‌ای بزرگ‌تر است به آرامش حقیقی دست می‌یابد. به بیان دیگر درک حقیقت مرگ، پایان‌بخش ترس و هراس‌های دنیوی و برانگیزاننده شوق مرگ است (سنگری، ۱۳۷۷: ۱۴۶).

نخستین شخصیت عشایری کلیدر، گل محمد، پس از گذر از مراحل دشوار بسیار به مرحله‌ای می‌رسد که مرگ را هم مثل زندگی می‌پذیرد. این نوع پذیرش مرگ تلاطم نیستی و نابودی را از زندگی او دور می‌کند؛ سبب می‌شود او به دور از هرگونه تردید و تشویش ذهنی گزینه مرگ را از میان گزینه‌های گریز و تمکین حکومت برگزیند. به بیان دیگر، او با آرامش حاصل از پذیرش مرگ به‌عنوان مرتبه‌ای گذر می‌تواند مرگ شرافتمندانه را بر زندگی با ذلت ترجیح دهد (نوحی، ۱۳۷۸: ۳۹۷) و به همین سبب است که اجازه نمی‌دهد هیچ‌یک از قراولانش او را در این راه همراهی کنند.

«زندگانی جایی دارد و مرگ هم جایی. مرگ و زندگانی هرکدام جای و شأن خود را دارند» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ۲۵۵۶).

«من مرگ را مثل قسمتی از زندگانی‌ام قبولش کرده‌ام؛ چندی‌ست که من مرگ را قبول کرده‌ام. ... مرگ برای من چیزی مثل دنباله یک راه است» (همان: ۲۵۶۳).

## ۵-۲-۲. حیات بخشی

در اندیشه اسلامی، مرگ گذری به سوی حیات جاودان است. در این اثر مرگ پایان زندگی نیست، بلکه مرگ و به‌ویژه کشته شدن در میدان نبرد سرآغازی تازه و حیاتی دیگر است. در کلیدر با مرگ قهرمان زندگی او پایان نمی‌پذیرد. گل محمد و ستار با



اندیشهٔ حیات دوباره به مسلخ می‌روند. آنان با چشم باز مرگ در مسلخ یا به سخن دولت‌آبادی مرگ در قتلگاه را برمی‌گزینند.

گل محمد: «کشته شدن برای من دنبالهٔ راه و کاریست که در پیش گرفته‌ام. ... من در کشته شدن خودم نجات زندگی‌ام را طلب می‌کنم» (همان، ج ۱۰: ۲۵۶۴).

«دل خوش می‌دارم به اینکه با چشم باز دارم رویاروی مرگ می‌شوم؛ شاید دل خوشم به اینکه خودم را مغلوب مرگ نمی‌دانم. دلگرمی من این است که ندانسته رو به مرگ نمی‌روم؛ در این کار خود من یک جور هواداری از زندگانی می‌جویم. در واقع به عشق و احترام زندگانی‌ست که من دارم تن به مرگ می‌دهم» (همان: ۲۵۶۳).

در این اثر، فردای مثل فرهود، نمایندهٔ حزب توده، کشته شدن در پی آرمان‌های خویش را به عشق زندگی برتر برمی‌گزینند. او به ستار می‌گوید: «ما برای زندگی و به عشق زندگی کشته می‌شویم نه اینکه به عشق کشته شدن زنده باشیم» (همان: ۲۴۰۷). قابل توجه است از میان عناصر منفی داستان، فقط چند ژاندارم کشته می‌شوند و همهٔ اربابان اصلی ظلم مثل جهن، آلاچاقی، بندار و حتی نجف اسیر گل محمد زنده می‌مانند؛ زیرا در این اثر مرگ پایان‌بخش زندگی نیست. فلکی بر این نظر است که دولت‌آبادی با هشیاری کشته‌ها و زنده‌های داستان را گزینش کرده است و قصد او از زنده نگه داشتن اربابان ظلم، نشان دادن دوام و ماندگاری ستم در جامعه است (فلکی، ۱۳۶۶: ۹۱). علاوه بر آن می‌توان گفت زنده ماندن اربابان ظالم و فساد در این اثر تحت‌تأثیر پیش‌متن روایت عاشورا است (حسین‌زاده و شهپرراد، ۱۳۹۴: ۱۱۳).

## ۲-۲-۶. برترین نوع مرگ؛ کشته شدن در میدان مبارزه

بنا به آموزه‌های دینی برترین نوع مرگ کشته شدن در راه خداست: «وَلَمَّا قُتِلْتُمْ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ تُتُّمْ لَمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ: اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید (زیان نکرده‌اید؛ زیرا) آمرزش و رحمت خدا، از تمام آنچه آن‌ها (در طول عمر خود) جمع‌آوری می‌کنند، بهتر است» (آل عمران: ۱۵۷).

بنا به نظر لپ، «روان‌شناسان نزدیک‌ترین و آشکارترین ارتباط بین مرگ و عشق را شهادت می‌بینند. ... یک عشق ناب ... انسان‌ها را برمی‌انگیزاند تا مرگ را پذیرا شوند و حتی آرزوی آن را در سر بپرورانند» (لپ، ۱۳۷۵: ۱۴۳).

در کلیدر نیز برترین و شایسته‌ترین نوع مرگ در میدان نبرد است. بلقیس درباره مرگ علی هراتی می‌گوید: «خوبه که روی نهالی ناخوشی نمرده، در جنگ مرده. این جور مرگ برای مرد است» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۷).

فرهود به ستار می‌گوید: «عشق قربانی شدن؛ عشق به مرگ؛ ... این روحیه‌ای که در تو سر برداشته، عرفانی ست» (همان، ۱۰: ۲۴۰۷).

### ۳. نتیجه‌گیری

زیرساخت اجتماعی و حماسی رمان کلیدر بستری مناسب برای بیان مرگ تن و کهن‌الگوی مرگ است. در این بستر سعی شده است با بهره‌گیری از آموزه‌های دینی و با پیش‌متن واقعه عاشورا سطح آگاهی نسبت به ماهیت مرگ گسترش یابد. در این رمان، گسترش آگاهی از مرتبه ابتدایی و طبیعی مرگ گندمزار آغاز می‌شود، با بزم‌مرگی پیشرفت می‌کند و با مرگ انسان‌ها اوج می‌گیرد. کهن‌الگوی مرگ در رمان کلیدر با چهار کنش عصیان، مرگ، باروری و باززایی بازگو شده است. آموزه‌های تعلیمی مرگ‌اندیشی در این اثر مبتنی بر معرفت‌افزایی درباره مرگ است. شخصیت‌های داستان با تجربه نویسنده در زندگی اجتماعی خود مفاهیم انتزاعی چون مرگ را آموخته و به کار برده‌اند و مخاطب آگاهی‌های گوناگون را طی حوادث داستان و کنش‌ها و واکنش‌های شخصیت‌ها درمی‌یابد. همچنین این رمان با دستورالعمل‌های پنهان در متن

خود، رفتار و روابط مردم را مطابق با ملاک‌ها و معیارهای ارزش‌های دینی پذیرفته‌شده در جامعه تنظیم و تعیین می‌کند. از سویی مردم را به رفتارهای شایسته و اعمالی سازگار با آموزه‌های دینی مرگ‌اندیشی مثل دعوت به نیکی ترغیب می‌کند و از سوی دیگر آن‌ها را از رفتارها و کنش‌های نابهنجار و خلاف قاعده و ضد ارزش‌های دینی و اجتماعی مثل ظلم و آزار پرهیز می‌دهد. در این اثر تلاش شده است با بیان هنرمندانه و غیرمستقیم، آگاهی و شناخت نظری مخاطب درباره مرگ افزایش یابد و از این طریق مقوله انتزاعی مرگ ملموس‌تر شود.

ویژگی بازنمایی ادبیات تعلیمی مرتبط با مرگ در رمان کلیدر را می‌توان حاصل برآیند آشنایی گسترده، عمیق و چندسویه نویسنده توانمند آن، محمود دولت‌آبادی، با آموزه‌های دینی، جامعه و ادبیات تعلیمی دانست و از این‌روست که در این اثر دو رویکرد عمده مرگ‌گزیزی و مرگ در قالب شهادت و پاسداری از آرمان‌ها مشاهده می‌شود. در این میان، برترین و انتخابی‌ترین مرگ کشته شدن در میدان نبرد و به بیان دینی شهادت است. این نوع مرگ در کلیدر با آمیزه‌ای از عناصر آیینی، حماسه و سوگ با بهره‌مندی از پیش‌متنی روایت عاشورا تصویر می‌شود و چنین انگاره و نگاهی در این اثر قابل توجه است.

## منابع

۱. قرآن کریم (۱۳۹۱)، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، تهران: مؤسسه قاصدک شهرک.
۲. امینی، سودابه (۱۳۹۶)، «روان‌شناخت تطبیقی مرگ در چهار اثر داستانی»، روزنامه اطلاعات، پنج‌شنبه ۲۳ آذر ۱۳۹۶.
۳. ایمانی خوشخو، مریم و کبری، اسمعیلی (۱۳۹۴)، «آثار مرگ‌اندیشی در قرآن و سخنان امام علی (ع)»، دو فصلنامه آموزه‌های تربیتی در قرآن و حدیث، دانشگاه ایلام،

شماره ۱، ۱۵-۳۲.

۴. براتی، محمود و سادات ابراهیمی، سید منصور (۱۳۹۱)، «حکمت‌های مرگ از نظرگاه مولوی در مثنوی»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال چهارم، شماره ۱۵، ۶۶-۲۵.
۵. جباره ناصرو، عظیم و همکاران (۱۳۹۶)، «مرگ و مرگاندیشی در اشعار شفیع کدکنی»، مجله شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، شماره ۲، ۸۶-۶۷.
۶. حسن‌لی، کاووس و نادری، سیامک (۱۳۹۱)، «مناسک تدفین و آیین‌های گورستانی در آثار داستانی صادق هدایت»، ادب‌پژوهی، شماره ۲۲، ۳۲-۹.
۷. حسین‌زاده، آذین و شهپرراد، کتایون (۱۳۹۴)، «از بینامتنیت؛ روایت‌شناسی میراث عاشورا در آثار داستانی محمود دولت‌آبادی»، مجله متن‌پژوهی، سال نوزدهم، شماره ۶۵، ۱۱۹-۱۰۱.
۸. خوشبخت، فریبا (۱۳۸۹)، «بررسی مفهوم مرگ در ادبیات کودک ایران تحلیل محتوای نه کتاب داستان»، مجله علمی پژوهشی مطالعات ادبیات کودک، سال اول، شماره ۱، ۱۴۱-۱۲۹.
۹. دباشی، حمید و افتخاری، محمد (۱۳۷۰)، «قهرمانان کلیدر کیستند»، مجله کلک، شماره‌های ۱۷ و ۱۸، ۱۱۱-۱۰۳.
۱۰. دشتی، علی (۱۳۸۱)، ترجمه نهج‌البلاغه، قم: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین.
۱۱. دولت‌آبادی، محمود (۱۳۷۴)، کلیدر، چ ۱۱، تهران: فرهنگ معاصر.
۱۱. رحیمیان، سعید و جباره‌ناصر، محبوبه (۱۳۸۹)، «ترس از مرگ در آثار عطار»، مجله ادبیات عرفانی (علوم انسانی دانشگاه الزهراء)، دوره ۲، شماره ۳، ۹۲-۶۵.
۱۲. رزمجو، حسین (۱۳۷۲)، انواع ادبی، چ ۲، مشهد: موسسه آستان قدس رضوی.
۱۳. رستگارفسائی، منصور (۱۳۸۳)، پیکرگردانی در اساطیر، تهران: پژوهشگاه علوم

- انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۴. رضایتی کیشه‌خاله، محرم، برکت، بهزاد و جلاله‌وند، مجید (۱۳۹۳)، «اسطوره مرگ و باززایی در سووشون و کلیدر»، مجله ادب پژوهی، شماره ۲۷، ۹-۴۰.
۱۵. سنگری، محمدرضا (۱۳۷۷)، «مرگ‌اندیشی در ادبیات گذشته، معاصر، انقلاب»، مجموعه مقالات کنگره بررسی تأثیر امام خمینی و انقلاب اسلامی بر ادبیات معاصر، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۴-۱۶۳.
۱۶. شمیسا، سیروس (۱۳۷۳)، انواع ادبی، چ ۲، تهران: فردوس.
۱۷. شهپرراد، کتایون (۱۳۸۲)، رمان، درخت هزار ریشه (بررسی آثار داستانی محمود دولت‌آبادی از آغاز تا کلیدر)، ترجمه آذین حسین‌زاده، چ ۱، تهران: معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
۱۸. شیرمحمدی، عباس (۱۳۸۰)، بیست سال با کلیدر، چ ۱، تهران: کوچک.
۱۹. صفوی، کوروش (۱۳۹۴)، آشنایی با نشانه‌شناسی ادبیات، چ ۲، تهران: نشر علمی.
۲۰. فرضی، حمید و بهزادی، حاجیه (۱۳۹۶)، «تحلیل کهن‌الگویی داستان امیر ارسلان بر اساس نظریه تفرّد یونگ»، فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، سال پنجم، شماره ۱۲، ۸۴-۶۵.
۲۱. فضیلت، محمود (۱۳۹۰)، اصول و طبقه‌بندی نقد ادبی، تهران: زوار.
۲۲. فلکی، محمود (۱۳۶۶)، «قهرمان تنهاست»، مندرج در کتاب بیست سال با کلیدر. چ ۱، تهران: کوچک، ۸۵-۹۹.
۲۳. کمپبل، جوزف (۱۳۸۴)، قهرمان هزار چهره، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد: گل آفتاب.
۲۴. گرجی، مصطفی (۱۳۸۷)، «بررسی و تحلیل عناصر بومی (دینی و ملی) در بزرگ‌ترین رمان فارسی»، دو فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۱،

۲۷۲-۲۵۵.

۲۵. لپ، اینیاس (۱۳۷۵)، روان‌شناسی مرگ، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چ ۱، تهران: خجسته.

۲۶. مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۰)، سوگ سیاوش، تهران: شرکت سهامی خوارزمی.

۲۷. مظفری ورسی، محمدحیدر (۱۳۸۸)، مرگ‌اندیشی در آموزه‌های اسلامی، قم: دفتر عقل.

۲۸. نوحی، سید حمید (۱۳۷۸)، «تراژدی عاشورایی و آفاق معنوی کلیدر» مندرج در کتاب بیست سال با کلیدر، چ ۱، تهران: کوچک، ۳۸۷-۴۱۲.

